

پانیوم — شماره هجده

سه بار ۲۵۰

Jeff Pippenger

2026-02-25

اکنون به برخی از دلالت‌های آیه دوازدهم دانیال یازده خواهیم پرداخت، و پس از آن، سه خط «250» ساله را در تاریخ آیات یازدهم تا پانزدهم وارد خواهیم کرد؛ تاریخی که در نبرد پانیوم در سال 200 ق.م. به انجام رسید. خط «250» ساله‌ای که در 457 ق.م. آغاز شد، در 207 ق.م.، در میانه دوره‌ای که با نبرد رافیا آغاز می‌شود و با نبرد پانیوم پایان می‌یابد، خاتمه می‌پذیرد. «250» سال خط نرون با تاریخ سه‌مرحله‌ای قسطنطین، که با سال‌های 313، 321 و 330 نمایش داده شده است، پایان می‌یابد. «250» سال ایالات متحده در 4 ژوئیه 2026 به پایان می‌رسد.

خط نرون نمایانگر تاریخ زمان آزمایش صورت وحش است، نخست در ایالات متحده، و سپس در جهان. خط ۴۵۷ پیش از میلاد، ترامپ را از لحاظ نظامی در میانه‌ای میان دو نبرد قرار می‌دهد. دوره‌ای که از ۱۷۷۶ امتداد می‌یابد نیز برای ریاست‌جمهوری نهایی ترامپ، یک نقطه میانی را مشخص می‌سازد. برای آنکه این خطوط را در جایگاه درست خود قرار دهیم، نخست به آیه دوازدهم و زوال روسیه و پوتین خواهیم پرداخت. سپس به سه خط «۲۵۰» ساله، و آنگاه به خط سلسله حشموئیان. هنگامی که این خطوط در جای خود قرار گیرند، پطرس را در هم‌ترازی با پانیوم قرار خواهیم داد. وقتی آن خطوط برقرار شوند، باید بتوانیم تشخیص دهیم که پیام ۱۸ ژوئیه ۲۰۲۰ چگونه باید اصلاح و اعلام شود، و اینکه آن، پیام کتاب یوئیل است.

پادشاه عزیای یهودا و بطلمیوس، پادشاه مصر

تاریخی که آیه یازده را در نبرد رافیا به تحقق رسانید، با تاریخ پادشاه عزیّا هم‌سو است. هنگامی که اشعیا برای اعلام پیام باران آخر تطهیر شد و اقتدار یافت، دعوت او در همان سالی پدید آمد که عزیّا درگذشت.

در سالی که عزیّا پادشاه وفات یافت، خداوند را دیدم که بر تختی بلند و رفیع نشسته بود، و دامان ردای او هیکل را پر ساخته بود. اشعیا ۶:۱

مرگ عزیّا پیش از آن با شورش که او آشکار ساخت، و با شورش بطلمیوس اندکی پس از پیروزی در نبرد رافیا هم‌راستا و متناظر بود، مقدم گردید. عزیّا و بطلمیوس نماد پادشاهی جنوبی‌اند که دلش مغرور شده است و با درصدد برآمدن برای درآمیختن اقتدار دولتی خویش با اقتدار کلیسا، سر به شورش برمی‌دارد. هنگامی که عزیّا کوشید کلیسا و دولت را با هم درآمیزد، جذام بر پیشانی او نمونه‌ای از نشان وحش بود.

و فرشته سوم از پی ایشان آمد و به آواز بلند گفت: اگر کسی وحش و صورتش را پرستش کند و نشان او را بر پیشانی خود یا بر دست خویش بپذیرد، او نیز از شراب غضب خدا خواهد نوشید که بی‌آمیختگی در جام خشم او ریخته شده است؛ و در حضور فرشتگان مقدس و در حضور بره، به آتش و گوگرد عذاب خواهد یافت. و دود عذاب ایشان تا ابدالآباد بالا می‌رود؛ و آنان که وحش و صورتش را می‌پرستند و هر که نشان نام او را می‌پذیرد، شبانه‌روز آرامی ندارند. مکاشفه ۹:۱۴-۱۱.

عُزِّيّا، إِذَا، يُمِثِّل مَوْتًا تَدْرِجِيًّا مِنْذُ زَمَنِ مَحَاوَلَتِهِ الْمَتَمَرِّدَةِ أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَ الْكَنِيسَةِ وَالْدَوْلَةِ. ثُمَّ يُمِثِّلْ بَعْدَ ذَلِكَ حَكْمًا مُشْتَرَكًا فِي حَالَةِ عَجْزٍ سِيَاسِيٍّ مَعَ ابْنِهِ لِمُدَّةِ إِحْدَى عَشْرَةِ سَنَةٍ. وَقَدْ عَاشَ عُزِّيّا إِحْدَى عَشْرَةَ

سنة بعد تمرده. إن بداية تمرده ترمز إلى قانون الأحد، حيث تُجمع الكنيسة والدولة ويُفرض سيمّة الوحش. وبعد إحدى عشرة سنة مات، ممثلاً نهاية مُلكه ملكاً على المملكة الجنوبية، يهوذا، التي كانت الأرض المجيدة، أي الولايات المتحدة.

در ارتباط نبوی با بطلمیوس، عزیا نماینده یهودا، سرزمین جلال و پروتستانتیسم مرتد است؛ حال آنکه بطلمیوس نماینده مصر است، که همان قدرت اژدهاست و دین آن روح باوری است. هنگامی که این دو پادشاه به منزله دو خط موازی در نظر گرفته شوند، عزیا دیگر نمونه‌ای از سرزمین جلال نخواهد بود و آن دو با هم به نماد دو ملت تبدیل می‌شوند. مصر و یهودا نمادهای ادیان روح باوری و پروتستانتیسم مرتد هستند. ایشان نماد دولت و کلیسا هستند. سیاست‌ورزی دولتی و سیاست‌ورزی کلیسایی که ایشان نمایندگی می‌کنند، آنگاه که به عنوان یک نماد با یکدیگر همسو می‌شوند، دربردارنده دو ملت‌اند؛ همان‌گونه که مادها و پارسیان بودند، همان‌گونه که مصر و سدوم فرانسه بود، همان‌گونه که دو شاخ جمهوری‌خواه و پروتستان ایالات متحده است، همان‌گونه که پادشاهی‌های شمالی و جنوبی اسرائیل و یهودا بودند، و نیز همان‌گونه که روم بت‌پرست و روم پاپی بودند. به عنوان نمادی از دو پادشاهی، آنان به‌گونه‌ای نبوی به وسیله هیکل در اورشلیم به یکدیگر پیوند یافته‌اند، جایی که هم عزیا و هم بطلمیوس کوشیدند در هیکل اورشلیم قربانی بگذرانند. دو ملت که هر دو در برابر یک مقدسگاه طغیان می‌کنند.

توجه به این نکته مهم است که سرکشی هر دو پادشاه در ارتباط با هیکل اورشلیم بود، که نمادی از آن هیکلی است که دانیال در باب دهم، مسیح را در آن دید. تاریخ‌های هر دوی این پادشاهان در جنگ اوکراین بر یکدیگر منطبق می‌شوند، و بدین‌سان شهادت خود را در سال ۲۰۱۴ آغاز می‌کنند. هر دوی ایشان با پیروزی‌های نظامی که در آیه یازدهم به وسیله نبرد رافیا نمایش داده شده است، سرافراز گردیدند. رافیا مرز پادشاهی ششم نبوت کتاب مقدس و اتحاد سه‌گانه قانون یک‌شنبه را مشخص می‌سازد. همچنین آن، مرز گذار کلیسای مجاهد به کلیسای ظفرمند است.

پس از ۲۰۱۴، ثروتمندترین پادشاه قصد خود را برای نامزدی ریاست‌جمهوری در سال ۲۰۱۵ اعلام کرد. در سال ۲۰۲۰، ثروتمندترین پادشاه، که نماینده شاخ جمهوری‌خواه بود، زخم مهلک خود را دریافت کرد که بعدها شفا می‌یافت. در سال ۲۰۲۲، جنگ اوکراین تشدید شد. سپس ترامپ، در تحقق آیه سیزدهم، در انتخابات ۲۰۲۴ بازگشت. در ژوئیه ۲۰۲۳، ندایی در بیابان برخاست. در ۳۱ دسامبر ۲۰۲۳، شاخ پروتستان احیا شد، همان‌گونه که شاخ جمهوری‌خواه نیز در انتخابات ۲۰۲۴، هنگامی که ترامپ بازگشت، احیا گردید؛ و سپس در ۲۰۲۵، آزمون بنیاد با فرارسیدن آزمون هیکل به پایان رسید.

۱۹۸۹

حقایقی که در سال ۱۹۸۹ مهرگشایی شد، دو جنبه داشت. موازات‌های نبوی جنبش‌های اصلاحی و شش آیه پایانی دانیال یازدهم، هم‌زمان مهرگشایی شدند. قواعد نبوی معینی به کار گرفته شد تا پیام آغازین آیه چهل تثبیت گردد. برخی از همان حقایق، اکنون کلید تاریخ پنهان همان آیه‌ای هستند که آن گوه‌های نبوی در آن کشف شدند. مثالی می‌آورم.

در سال ۱۹۸۹، در ادونتیسم هیچ برداشت یکپارچه‌ای درباره این که شش آیه پایانی دانیال نمایانگر چه چیزی هستند، وجود نداشت. این فقدان یگانگی دو بعد داشت. نخست، هیچ اجماعی درباره معنای آن آیات وجود نداشت. کسانی که مدعی فهم آن آیات بودند، اندیشه‌های بشری را درآمیخته با الهیات پروتستانتیسم مرتد و کاتولیسیسم عرضه می‌کردند؛ یعنی همان میراث حق نخست‌زادگی که از نیاکان خویش، از شورش ۱۸۶۳، به ارث برده بودند، آنگاه که در شورش بنیادین یربعام، نقش نبی نافرمان را ایفا کردند. آن تصورات فردی درباره این که آن آیات چه بودند، در بهترین حالت، تفسیرهای خصوصی بود. برداشت‌های ایشان از آن آیات یا با کاربرد بنیادی نبوی در تعارض بود، و چه بسا

برخلاف همان مقدمه‌ای بود که خودشان برای آن آیات معین می‌کردند.

آنچه در آن آیات دیدیم، برداشتی یکپارچه و منسجم از هر شش آیه بود. همین انسجام پیامی که مشاهده کردیم، مرا برانگیخت تا فهم خود را عرضه کنم، حتی با آنکه می‌دانستم تمامی ادونتیس‌م آنچه را من دریافته بودم رد می‌کرد. آنچه از آن آیات فهمیده بودیم، نخستین بار در سال ۱۹۹۶ منتشر شد، و فهمی که در آنجا ارائه گردید، با گذشت سی سال، تنها استوارتر و نیرومندتر شده است!

اگر شما به نخستین ارجاع در مجله «زمان پایان» توجه کنید، «شهادت‌ها»، جلد ۹، صفحه ۱۱ را می‌یابید. پنج سال پیش از ۱۱ سپتامبر، این مجله با ۹/۱۱ آغاز می‌شود. یکی از آن دریافت‌هایی که مرا دلگرم ساخت، این بود که دریافتیم در «زمان پایان» در آیه چهل، پادشاهان شمال و جنوب، قدرت‌هایی روحانی بودند، نه قدرت‌هایی لفظی. در آن زمان، من از پیش می‌دانستم که خواهر وایت گفته است که کتاب‌های دانیال و مکاشفه یک کتاب واحد هستند، و همان خط نبوتی که در دانیال آمده است، یوحنا آن را در مکاشفه ادامه می‌دهد. من دریافته بودم که در مکاشفه یازده، که در تاریخ پیرامون زمان پایان در سال ۱۷۹۸ به انجام رسید، شرح خواهر وایت بر آن فصل به‌روشنی تعلیم می‌دهد که فرانسه، مصر روحانی بود؛ و او به همان اندازه به صراحت بیان می‌دارد که در مکاشفه هفده، فاحشه‌ای که بر آن وحش نشسته است، بایل روحانی بود.

تشخیص خواهر وایت از آن دو قدرت در کتاب نبرد عظیم آمده است، و آن توضیحات، شهادت یوحنا و دانیال را به یکدیگر پیوند می‌دهد. تعریف پادشاه جنوب در باب یازدهم دانیال، قدرتی است که مصر را در اختیار دارد، و پادشاه شمال، قدرتی است که بابل را در اختیار دارد. اینکه کتاب مقدس و روح نبوت، هماهنگ و هم‌سو عمل کردند تا با کنار هم نهادن دانیال و مکاشفه، حقیقتی را برای اثبات این نکته برقرار سازند، چیزی بود که من هرگز نمی‌توانستم آن را به هیچ الهی‌دان گمراه، یا رهبر خودگماشته و گمراه یک خدمت خودحمایت‌گر واگذار کنم.

برای درک بطلمیوس و عزّیا به‌عنوان نمادهای نبرد رافیه و پیامدهایی که پس از مغرور شدن دل‌هایشان رخ می‌دهد، باید این حقیقت حاکم باشد که بطلمیوس نمایانگر قدرت اژدهاست که قدرت نیابتی روم را شکست می‌دهد، اما سپس از قدرت نیابتی‌ای شکست می‌خورد که در آیه ده و در سال ۱۹۸۹ بطلمیوس را شکست داده بود. تمایزهای تاریخی عمدی و مهم‌اند.

عزّیا بنال سیمه الوحش حين يحاول أن يجمع بين الكنيسة والدولة. وعزّيا هو الأرض البهيّة، وکانت الأرض البهيّة حجة رئيسية في بداية الرسالة سنة 1989. فهل الأرض البهيّة هي الولايات المتحدة، أم هي كنيسة السبتيين الأدفنتست؟ إن الذين كانوا آنذاك متمسّكين بالفكرة الخاطئة القائلة إن الأرض البهيّة هي الكنيسة الأدفنتستية، ومعهم كل من لا يزال يتمسّك بها، كانوا سيجادلون بأن الجبل المقدّس البهيّ في الآية الخامسة والأربعين هو بوضوح كنيسة الله، وهذا كان يعني لهم أن الجبل والأرض هما الرمز نفسه. إنه، فيما أظن، منطق بشري معتاد.

عزّيا هو الأرض المجيدة، وبتليموس هو مصر. وعزّيا، بوصفه الأرض المجيدة، له القرنان: البروتستانتية والجمهورية. أمّا الظهور السياسي لبطلیموس فهو الشيوعية وأشكالها المتعددة، وأمّا ظهوره الديني فهو الروحانية وأشكالها المتعددة. ومن خصائص قوة التّنين أنها اتحاد كونفدرالي، أمّا النبي الكذاب، الذي هو الأرض المجيدة، فهو أمة واحدة ذات قرنين.

دانیال یازده آیه چهل ثابت کرد که ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۸۹، هنگامی که اتحاد جماهیر شوروی از میان برداشته شد، قدرت نیابتی پایت بود. این حقیقت با نقش وحش زمین دوشاخ مکاشفه سیزده هم‌سو است، زیرا این دو کتاب یکی هستند.

اور میں نے ایک اور حیوان کو زمین میں سے نکلنے دیکھا؛ اور اُس کے دو سینگ برّہ کی مانند تھے، اور وہ اڑدہا کی طرح بولتا تھا۔ اور وہ پہلے حیوان کا سارا اختیار اُس کے سامنے کام میں لاتا ہے، اور زمین اور اُن سب کو جو اُس میں بستے ہیں، اُس پہلے حیوان کی پرستش کرنے پر مجبور کرتا ہے، جس کا مہلک زخم اچھا ہو گیا تھا۔ مکاشفہ 13:11، 12۔

مکاشفہ تیرہ ریاستہائے متحدہ کو پائائیت کی نیابتی قوت کے طور پر متعین کرتا ہے، کیونکہ خشکی کا درندہ اُس سمندر سے نکلنے والے درندے کی ”ساری قدرت کو اُس کے سامنے استعمال کرتا ہے۔“ آیت دو میں بت پرست روم کے اڑدہا نے پائائیت کو اپنی قوت، اپنا تخت، اور بڑا اختیار دیا تھا۔ جس لفظ کا ترجمہ ”قدرت“ کیا گیا ہے اُس کے معنی قوت ہیں، لیکن آیت بارہ میں ایک مختلف لفظ کا ترجمہ ”قدرت“ کیا گیا ہے، جس کے معنی ”تفویض کردہ اختیار“ کے ہیں۔

ایالات متحدہ، قدرت نیابتی پاپیت است؛ پاپیتی کہ بہ وسیلہ روم بت پرست نمونہ وار معرفی شدہ است، همان روم بت پرستی کہ پشتیبانی نظامی و اقتصادی خود را بہ پاپیت عطا کرد، چنان کہ در آیہ دو بیان شدہ است۔ بدین سان، روم بت پرست نمونہ ایالات متحدہ بود کہ او نیز «ارابہا، کشتی ہا و سواران» خود را برای انجام کارہای ناپاک قدرت پاپی در اختیار خواہد گذاشت۔

ہنگامی کہ سہ نبرد آیات دہ، یازدہ و پانزدہ در تاریخ بہ انجام رسید، آنتیوخوس ماگنوس در ہر یک از اُن نبردہا حضور داشت۔ این واقعیت نشان می دہد کہ قدرتی کہ در این سہ نبرد نمایاندہ شدہ است، قدرتی نیابتی از وحش است، زیرا ہموارہ آنتیوخوس است؛ و آنتیوخوس در سال ۱۹۸۹ قدرت نیابتی ایالات متحدہ بود۔

سہ نبردی کہ بہ قانون یکشنبہ آیہ شانزدہم منتهی می شوند، مہر آلفا و اُمگا، و نیز ساختار حقیقت را بر خود دارند۔ در نبرد نخست و نبرد سوم، این ایالات متحدہ است کہ حضور دارد، و بدین سان آلفا و اُمگایی را در نبرد نخست و آخر شناسایی می کند۔ سہ نبردی کہ بہ قانون یکشنبہ آیہ شانزدہم منتهی می شوند، ہمچنین مہر حقیقت را نیز بر خود دارند۔ قدرت نیابتی اوکراین نازی، همان نبرد میانی است کہ عصیان راہ نشان میانی را در چارچوب واژہ عبری «حقیقت» نمایان می سازد۔ این سہ نبرد، از ۱۹۸۹ تا قانون یکشنبہ را نمایندگی می کنند، و این بدان معناست کہ «تاریخ پنهان» آیہ چہلم را نمایندگی می نمایند۔

آیہ یازدہم از مکاشفہ یازدہم، سال ۲۰۲۳ را بہ عنوان نقطہ ای معرفی می کند کہ در اُن ہر دو شاخ احیا می شوند۔ دانیال یازدہ، آیہ یازدہ نیز دقیقاً همان دورہ تاریخی را مشخص می سازد۔ خطّ داخلی نبوت و خطّ خارجی نبوت در سال ۲۰۲۳ با یکدیگر منطبق می شوند۔ خطّ داخلی همان «چیز»ی است کہ دانیال فہمید، و خطّ خارجی همان «رؤیا»یی است کہ او فہمید۔

ہیکل کی وہ آزمائش جس کی مثال دانی ایل پیش کرتا ہے، بائیسویں دن سے شروع ہوئی؛ اور 9/11 کے بائیس برس بعد—جو وہ مقام ہے جہاں یسعیاہ ہیکل میں داخل ہوا—آپ کو 2023 تک لے آتا ہے۔ یسعیاہ، عزیاہ کی موت کو—جب وہ گیارہ برس کوڑھ کے ساتھ زندہ رہنے کے بعد مرا—9/11 پر نشان زد کرتا ہے۔ ہیکل کی تعمیر کے کام میں پہلے بنیاد ڈالنا شامل ہے، اور اس کے بعد ہیکل کو کھڑا کرنا اور سر کا پتھر نصب کرنا، جو پھر تیسرے لٹمس ٹیسٹ کی طرف لے جاتا ہے، جس کی نمائندگی احبار تیسویں باب کی سطر میں عید نرسنگاہ کرتی ہے۔ ابدی انجیل کا باطنی کام خارجی سطر کی تاریخ کے دوران مکمل کیا جاتا ہے۔ آیت گیارہ میں پوٹن کی تمثیل بطلموس سے کی گئی ہے، اور بادشاہ عزیاہ جنوبی بادشاہ کی اس مثال کے لیے دوسرا گواہ فراہم کرتا ہے جو فوجی کامیابی کے باعث سرفراز ہو جاتا ہے، اور اس کے بعد دین کے دائرے میں خود کو داخل کرنے کی کوشش کرتا ہے۔

و پادشاہ جنوب بہ خشم خواهد آمد و بیرون آمدہ، با او، یعنی با پادشاہ شمال، جنگ خواهد کرد؛ و او گروہی عظیم بہ میدان خواهد آورد؛ اما آن گروہ بہ دست او تسلیم خواهد شد۔ و چون آن گروہ را از میان بردارد، دلش مغرور خواهد شد؛ و دہہا ہزار تن را فرو خواهد افکند؛ اما از این امر نیرو نخواہد گرفت۔ دانیال ۱۱:۱۱، ۱۲

اُوریاہ اسمیت بہ تاریخ بطلمیوس فیلیپاتور و کوشش او برای تقدیم قربانی ہا در معبد اورشلیم می پردازد۔

«بطلمیوس از آن دوران دیشی برخوردار نبود کہ از پیروزی خود بہرہ ای نیکو ببرد۔ اگر کامیابی خویش را دنبال کردہ بود، بہ احتمال زیاد بر تمامی پادشاہی آنتیوخوس چیرہ می شد؛ اما چون بہ ایراد چند تہدید و چند وعید بسندہ کرد، صلح نمود تا بتواند خویشتن را بی وقفہ و بی مہار بہ کامرانی ہوس ہای حیوانی خود بسپارد۔ بدین سان، با آنکہ دشمنانش را مغلوب ساختہ بود، خود مغلوب رذایل خویش گردید، و نام بزرگی را کہ می توانست بنیان نهد از یاد برد و روزگار خود را بہ بزم و عیاشی گذرانید۔»

«دل او بہ سبب کامیابی اش برکشیدہ شد، اما از آن نیرو نیافت؛ زیرا بہرہ گیری ننگین او از آن، سبب شد کہ رعایای خود او بر ضدش سر بہ شورش بردارند۔ اما برکشیدہ شدن دل او بہ ویژہ در رفتارہایش با یہودیان آشکار شد۔ چون بہ اورشلیم آمد، در آنجا قربانی ہا تقدیم کرد و بسیار مشتاق بود کہ برخلاف شریعت و دین آن مکان، بہ اقدس اقداس معبد داخل شود؛ اما چون، ہرچند با دشواری بسیار، از این کار بازداشتہ شد، آنجا را در حالی ترک کرد کہ از تمام قوم یہود خشمگین و مشتعل بود، و بی درنگ آزار و اذیتی ہولناک و بی امان را بر ضد ایشان آغاز کرد۔ در اسکندریہ، جایی کہ یہودیان از روزگار اسکندر اقامت داشتند و از امتیازات برخوردارترین شہروندان بہرہ مند بودند، در این آزار و اذیت، بنا بر قول اوسیبوس، چہل ہزار تن، و بنا بر قول جروم، شصت ہزار تن، کشتہ شدند۔ شورش مصریان و کشتار یہودیان، یقیناً اموری نبودند کہ او را در پادشاہی اش تقویت کنند، بلکہ کافی بودند تا آن را تقریباً بہ طور کامل بہ تباہی کشانند۔» اوریاہ اسمیت، دانیال و مکاشفہ، 254۔

پیروزی نظامی بطلمیوس فیلیپاتور در رافیا در سال ۲۱۷ پیش از میلاد، بطلمیوس را نیرومند ساخت، بلکہ باعث شد «دل او برافراشتہ شود»۔ پیروزی در جنگ اوکراین نیز پوتین را نیرومند خواہد ساخت، بلکہ «دل او را برافراشتہ خواہد کرد»، همان گونه کہ کامیابی نظامی سبب شد دل عزیا پادشاہ برافراشتہ شود۔

او عزیا برای ایشان، در سراسر تمامی سپاہ، سپرہا و نیزہ ہا و خودہا و زرہ ہا و کمان ہا و فلاخن ہا برای افکندن سنگ ہا فراہم ساخت۔ و در اورشلیم آلات جنگی ساخت، کہ بہ دست مردان حاذق اختراع شدہ بود، تا بر برج ہا و بر باروہا باشد، برای آن کہ بدان ہا تیرہا و سنگ ہای بزرگ پرتاب کنند۔ و نام او بہ دوردست ہا منتشر شد؛ زیرا بہ گونه ای شگفت انگیز یاری یافتہ بود، تا آن کہ نیرومند شد۔ اما چون نیرومند شد، دل او برای ہلاکتش متکبر گردید؛ زیرا بہ یہوہ خدای خود خیانت ورزید، و بہ معبد یہوہ داخل شد تا بر مذبح بخور، بخور بسوزاند۔ دوم تواریخ ۲۶:۱۴-۱۶۔

دو پادشاہ جنوبی کہ دل ہایشان بر اثر پیروزی ہای نظامی مغرور شدہ بود، کوشیدند وارد همان معبد شوند و قربانی ای تقدیم کنند؛ کاری کہ انجام آن تنها برای کاہن مجاز بود۔ در ہر دو مورد، کاہنان در برابر تلاش پادشاہان متکبر برای انجام این کار ایستادگی کردند۔ سپس یکی از آن پادشاہان اقدام بہ انتقام جویی از یہودیان کرد، و دیگری در پیشانی بہ جدام مبتلا شد۔

اور عزریاہ کاہن اُسی کے پیچھے اندر گیا، اور اُس کے ساتھ خداوند کے اُسی کاہن تھے، جو دلیر آدمی تھے۔ اور انہوں نے آزیاہ بادشاہ کا مقابلہ کیا اور اُس سے کہا، اے آزیاہ، خداوند کے حضور بخور جانا

تیرا کام نہیں، بلکہ کاہنوں یعنی ہارون کی اولاد کا، جو بخور جلانے کے لیے مخصوص کیے گئے ہیں۔ مقدس میں سے نکل جا، کیونکہ تو نے تعدی کی ہے، اور یہ خداوند خدا کی طرف سے تیرے لیے عزت کا باعث نہ ہوگا۔ تب ازیہا غضب ناک ہوا، اور بخور جلانے کے لیے اُس کے ہاتھ میں بخوردان تھا؛ اور جب وہ کاہنوں پر غضب ناک تھا تو کوڑھ کا داغ کاہنوں کے سامنے خداوند کے گھر میں، بخور کی قربان گاہ کے پاس، اُس کی پیشانی پر نمودار ہوا۔ اور عزریاہ سردار کاہن اور سب کاہنوں نے اُس پر نظر کی، اور کیا دیکھا کہ اُس کی پیشانی پر کوڑھ ہے؛ سو انہوں نے اُسے وہاں سے جلدی نکال دیا؛ بلکہ وہ خود بھی جلدی سے نکل گیا، کیونکہ خداوند نے اُسے مارا تھا۔ اور ازیہا بادشاہ اپنی موت کے دن تک کوڑھی رہا، اور کوڑھی ہونے کے سبب الگ گھر میں رہتا تھا؛ کیونکہ وہ خداوند کے گھر سے الگ کر دیا گیا تھا؛ اور اُس کا بیٹا یوتام بادشاہ کے محل پر مقرر تھا اور ملک کے لوگوں کا انصاف کرتا تھا۔ اور ازیہا کے باقی کام، اول سے آخر تک، یسعیاہ نبی بن آموص نے لکھے۔ 2 تواریخ 22-26:17

در سال ۲۰۱۴، جهانی گرایان اروپا و رژیم اوباما یک انقلاب رنگی را بر ملت اوکراین آغاز کردند. در سال ۲۰۲۲، روسیه تهاجمی را آغاز کرد که سرانجام به پیروزی پوتین و روسیه خواهد انجامید؛ که به وسیله بطلمیوس و عزیا، پادشاهان جنوب، نمادین شده‌اند. آیه دوازدهم می‌گوید که پس از پیروزی پوتین، «دل او برافراشته خواهد شد؛ و ده‌ها هزار تن را به زیر خواهد افکند؛ اما به واسطه آن نیرومند نخواهد شد.» سپس تاریخ، زوال تدریجی پادشاهی او را ثبت می‌کند.

زوال تدریجی به مرگ او انجامید، و تا زمانی که آنتیوخوس بزرگ برای شکست خود در رافیا تلافی می‌کند، آنتیوخوس دیگر با بطلمیوس فیلیپاتور درگیر نبود؛ بلکه در آن زمان با کودکی روبه‌رو بود که آن هنگام فرمانروای مصر بود. کودک نمادی از آخرین نسل است؛ از این رو، در یک سطح، آن پادشاه کودک که آنتیوخوس در پانیوم بر او غلبه می‌یابد، نسل نهایی پادشاهی جنوب است. در سطح عملی، پادشاه کودک نمایانگر ضعف با قدرت آنتیوخوس است.

«صلحی که میان بطلمیوس فیلوباتر و آنتیوخوس منعقد شد، چهارده سال دوام آورد. در این میان، بطلمیوس بر اثر بی‌اعتدالی و عیاشی درگذشت، و پسرش، بطلمیوس اپیفانس، که در آن هنگام کودکی چهار یا پنج ساله بود، جانشین او شد. آنتیوخوس نیز در همان زمان، پس از آنکه شورش را در پادشاهی خود فرونشاند و نواحی شرقی را مطیع ساخته، انتظام بخشید، هنگامی که اپیفانس خردسال بر تخت مصر نشست، برای هر اقدام و لشکرکشی فراغت یافت؛ و چون این را فرصتی بس مناسب برای گسترش سلطنت خویش دید که نباید از دست برود، سپاهی عظیم «بزرگ‌تر از نخستین» برانگیخت (زیرا در لشکرکشی شرقی خود نیروهای فراوانی گرد آورده و ثروت بسیاری به دست آورده بود) و به سوی مصر روانه شد، با این انتظار که بر آن پادشاه خردسال به‌آسانی پیروز گردد. اینکه تا چه اندازه کامیاب شد، اکنون خواهیم دید؛ زیرا در اینجا پیچیدگی‌های تازه‌ای در امور این پادشاهی‌ها پدید می‌آید، و بازیگران تازه‌ای بر صحنه تاریخ وارد می‌شوند.» اوریا اسمیت، دانیال و مکاشفه، 255.

پادشاه جنوب

برای ترسیم گام‌های نهایی روسیه، باید گام‌های نهایی پادشاه نبوتی جنوب را ترسیم کرد. یکی از ویژگی‌های نبوتی پادشاه روحانی جنوب، که در تاریخ نبوتی در زمان آخر در سال ۱۷۹۸ پدیدار شد، این است که چگونه به پایان خود می‌رسد. این همچنین یکی از ویژگی‌های نبوتی پادشاه شمال و نبی کاذب نیز هست. هر یک از این سه قدرتی که جهان را به آرماگدون رهبری می‌کنند، پایان‌هایی دارند که به‌طور مشخص در کلام خدا معرفی شده‌اند. هر آنچه برای پوتین و روسیه رخ دهد، در خطوط گذشته پادشاه جنوب از پیش تمثیل شده است.

نمونه‌های زوال پادشاه روحانی جنوب، به‌گونه‌ای نمادین، به‌وسیله زوال نخستین پادشاه روحانی جنوب، یعنی فرانسه بی‌خدا در دوران انقلاب، پیش‌نمایی شد. زوال پادشاهی جنوب، زوال پادشاه جنوب را نیز در بر می‌گیرد. زوال ناپلئون با زوال فرانسه مطابقت دارد، و با زوال پادشاهی بعدی جنوب، که روسیه بود، همسو است. روسیه، به‌عنوان پادشاه معاصر جنوب، با انقلاب آغاز شد، همان‌گونه که فرانسه، به‌عنوان پادشاه جنوب، با انقلاب آغاز شده بود.

انقلاب اردهاست؛ اردهایی که نماد پادشاهان جنوب است. اردها، که نماد اصلی پادشاه جنوب است، شیطان می‌باشد؛ و چون او در پایان هزاره می‌کوشد انقلابی برپا کند، آتش از آسمان فرو می‌آید و او را می‌بلعد. عصیان او در آسمان در آغاز، آلفای عصیان او در فرجام هزاره بود.

در سال ۱۷۹۸، فرانسه به‌گونه‌ای نبوی، در جریان انقلاب فرانسه، تخت پادشاهی را به‌عنوان پادشاه روحانی جنوب به دست گرفت. آن انقلاب سراسر ملت‌های اروپا را درنوردید و سرانجام به انقلاب روسیه رسید که در همان سال به‌سرعت انقلاب بلشویکی در پی آن آمد.

انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ از دو مرحله اصلی تشکیل شد: انقلاب فوریه (که سلطنت تزاری را سرنگون کرد، به خودکامگی پایان داد، و در میان دوره‌ای از قدرت دوگانه با شوراها، دولت موقت را برقرار ساخت) و انقلاب اکتبر (که انقلاب بلشویکی نیز نامیده می‌شود و در آن بلشویک‌ها به رهبری لنین در یک کودتا قدرت را به دست گرفتند، که به استقرار حاکمیت شوروی و گشوده شدن مسیر به سوی سوسیالیسم/کمونیسم انجامید).

در تحلیل‌های تاریخی و نظریه انقلاب (به‌ویژه از منظرهای مارکسیستی مانند دیدگاه‌های تروتسکی، لوکزامبورگ، و دیگرانی که به ترسیم موازات‌ها می‌پردازند)، انقلاب فرانسه (۱۷۸۹-۱۷۹۹) غالباً چنین تلقی می‌شود که نمونه‌وار است یا طرح‌واره‌ای برای سیر رویدادهای روسیه فراهم می‌آورد. دو مرحله انقلاب فرانسه که نمونه‌وار این مراحل روسی دانسته شده‌اند، عبارت‌اند از:

- فاز آغازین میانه‌رو/مشروطه‌خواهانه (تقریباً ۱۷۸۹-۱۷۹۲)، که با انقلاب فوریه انطباق دارد. این مرحله فرانسوی با یورش به باستیل، تشکیل مجلس طبقات/مجمع ملی، لغو امتیازات فئودالی، اعلامیه حقوق بشر، و برپایی یک سلطنت مشروطه تحت رهبری ژیروندین‌ها و اصلاح‌طلبان میانه‌رو آغاز شد. این مرحله سلطنت مطلقه را سرنگون کرد، اما عناصری از حاکمیت بورژوازی/لیبرال و ساختارهای قدرت دوگانه/مورد منازعه را حفظ کرد (برای مثال، میان مجمع و سلطنتی که هنوز به‌طور کامل از میان نرفته بود). به‌همین‌سان، فوریه ۱۹۱۷ به تزاریسم پایان داد، اما به یک دولت موقت بورژوازی و قدرت دوگانه با شوراها انجامید.
 - مرحله رادیکال/ژاکوبینی (تقریباً ۱۷۹۲ تا ۱۷۹۴)، شامل تأسیس جمهوری اول، اعدام لویی شانزدهم، و دوران وحشت تحت رهبری روبسپیر و ژاکوبین‌ها/کمیته نجات عمومی) با انقلاب اکتبر (بلشویکی) انطباق دارد. ژاکوبین‌ها از طریق اقدام رادیکال، قدرت را از ژیروندین‌های معتدل‌تر به دست گرفتند، جمهوری اعلام کردند، ضدانقلاب را سرکوب نمودند، و انقلاب را به سوی دگرگونی اجتماعی عمیق‌تر و دفاع در برابر تهدیدهای داخلی/خارجی سوق دادند. این امر بازتاب‌دهنده آن است که بلشویک‌ها چگونه حکومت موقت را سرنگون کردند، حاکمیت پرولتری/دیکتاتوری پرولتاریا را تثبیت نمودند، و سوسیالیسم انقلابی را به پیش بردند.
- این همانندی‌ها تأکید می‌کنند که انقلاب‌ها غالباً از الگویی پیروی می‌کنند: نخست، خیزشی فراگیر علیه رژیم کهن (به رهبری نیروهای میانه‌رو/بورژوازی) و سپس، در میانه بحران، تصرف قدرت به‌دست نیروهای رادیکال‌تر برای «نجات» انقلاب و تعمیق آن. خود بلشویک‌ها نیز آگاهانه از الگوی فرانسه الهام می‌گرفتند و قیام اکتبر خویش را همانند کودتای ژاکوبینی می‌دانستند—اقدامی ضروری برای جلوگیری از ضدانقلاب و به فعلیت رساندن ظرفیت‌های انقلاب.

یہ تمثیلی مماثلت ٹرائسکی کی *Revolution* of the Russian Revolution کی جیسی تصانیف میں ظاہر ہوتی ہے، جہاں وہ صراحت کے ساتھ روس میں دوبری اقتدار کے مرحلے کا موازنہ فرانس میں اسی نوع کی حرکیات سے کرتا ہے، اور نیز روسی واقعات پر روزا لکسمبرگ کی تحریروں میں بھی، جہاں وہ نشان دہی کرتی ہے کہ روسی انقلاب کا پہلا دور (مارچ-اکتوبر) فرانسیسی (اور انگریزی) انقلابات کے نقشے کی پیروی کرتا ہے، جبکہ بالشویک اقتدار پر قبضہ یعقوبی عروج کے مماثل ہے۔

عیسیٰ ہموارہ پایاں را با آغاز بہ تصویر می کشد، و زوال ناپلئون بہ عنوان نخستین پادشاہ روحانی جنوب، نشانہ های راہ را در آغاز انقلاب دنبال کرد، و بدین سان نمایانگر زوال اتحاد جماہیر شوروی بود۔

زوال تدریجی (گام بہ گام) ناپلئون، بہ نحو نزدیکی با افول تدریجی اتحاد جماہیر شوروی و فروپاشی آن در ۱۹۹۱ انطباق دارد، در ہمان چارچوب تیپولوژیک کہ در آن دو مرحلہ انقلاب فرانسه، مراحل فوریہ و اکتبر ۱۹۱۷ انقلاب روسیہ را از پیش نمودار ساخت۔ این موازات، تا مرحلہ تثبیت پسارادیکال (بناپارٹیسیم) و گرہ گشایی ناگزیر آن امتداد می یابد۔ این برداشت ہم از الگوہای کلی تاریخی و ہم از تحلیل های مارکسیستی (بہ ویژہ تحلیل های تروتسکی در The Revolution Betrayed و آثار مرتبط) مایہ می گیرد، کہ ناپلئون را کھن الگوی بناپارٹیسیم بہ شمار می آورند: رژیم اقتدارگرا کہ پس از اوج رادیکال یک انقلاب پدید می آید، میان طبقات موازنہ برقرار می کند، دستاوردهای ساختاری اصلی انقلاب را حفظ می کند (در حالی کہ نیروی دموکراتیک آن را سرکوب می سازد)، یک امپراتوری شخصی/نظامی-دیوان سالار بنا می کند، دچار گسترش بیش از حد می شود، و سپس فروپاشی ای مرحلہ بہ مرحلہ را متحمل می گردد کہ بہ بازسازی جزئی نظم کھن می انجامد۔

خیزش بناپارٹی ناپلئون با تحکیم استالینیستی موازات دارد

پس از مرحلہ رادیکال ژاکوبینی و واکنش ترمیدوری (1794)، ہیأت حاکمہ بی ثبات دیرکتوار (1795-1799) برقرار شد؛ سپس کودتای ۱۸ برومر ناپلئون (1799) کنسولگری، و بعد امپراتوری (1804)، را تاسیس کرد۔ او دستاوردهای انقلابی بورژواپی را تدوین و صادر کرد (قانون ناپلئونی، پایان امتیازات فئودالی، دولت متمرکز نیرومند)، اما آنها را تابع حاکمیت اقتدارگرایانہ، شکوہ نظامی، و نخبگان جدید ساخت۔

پس از مرحلہ رادیکال بلشویکی/اکتبر و آزمایش های آغازین شوروی، انحطاط دیوان سالارانہ آغاز می شود (بہ ویژہ از اواسط دہہ ۱۹۲۰)۔ تحکیم قدرت استالین، اپوزیسیون چپ را شکست می دهد، «سوسیالیسم در یک کشور» را تحمیل می کند، و یک دیکتاتوری پلیسی/نظامی-دیوان سالارانہ پدید می آورد۔ اقتصاد برنامه ریزی شدہ و مالکیت ملی شدہ (دستاوردهای بنیادی اکتبر) حفظ می شوند، اما بہ ابزارهای یک کاست ممتاز بدل می گردند، در حالی کہ انترناسیونالیسم وانہادہ می شود۔

در ہر دو مورد، انرژی انقلابی «منجمد» می شود و تحت یک شخصیت یا دستگاه واحد، بہ سوی قدرت دولتی و گسترش آن بازجہت دہی می گردد (تروتسکی صراحتاً رژیم استالین را گونه ای از «بناپارٹیسیم شوروی» نامید، کہ بہ امپراتوری ناپلئون نزدیک تر بود تا بہ کنسولگری)۔

گام بہ گام فروپاشی

یہی بنیادی ہم آہنگی ہے—زوال کوئی ایک اچانک واقعہ نہیں، بلکہ تدریجی تحلیل کی ایک پے در پے سلسلہ وار کیفیت ہے، جو حد سے بڑھی ہوئی توسیع، داخلی تضادات، عسکری دلدلوں، اطرافی قبضے کے زیاں، ناکام اصلاحات، اور آخر کار انحلال/بحالی سے متحرک ہوتی ہے۔

جہت ناپلئونی (1812 تا 1815)

- 1812: فاجعه بار یورش به روسیه — گراند آرمه (600,000 سرباز) بر اثر مشکلات تدارکاتی، زمستان، و مقاومت، به شدت تار و مار شد. نقطه عطفی فاجعه بار؛ از دست رفتن عظیم حیثیت و نیروی انسانی.
- ۱۸۱۳: ائتلافی علیه او شکل می‌گیرد؛ شکست در لاپزیگ («نبرد ملت‌ها») — از دست رفتن متحدان و سرزمین‌های آلمانی؛ امپراتوری رو به انقباض می‌نهد.
- ۱۸۱۴: متفقین به خاک اصلی فرانسه یورش می‌برند؛ پاریس سقوط می‌کند؛ ناپلئون کناره‌گیری می‌کند و به البا تبعید می‌شود.
- 1815: بازگشت کوتاه مدت (صد روز)، شکست نهایی در واترلو؛ تبعید دائمی به سنت هلنا؛ بازگردانی سلطنت بوربون‌ها (عقب‌گرد ارتجاعی دستاوردهای انقلاب، هرچند نه به طور کامل — برخی تغییرات حقوقی/اداری باقی ماند).

جانب شوروی (دهه ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۱)

- اواخر دهه ۱۹۷۰ تا دهه ۱۹۸۰: رکود اقتصادی («زاستوی» در دوران برژنف)، کمبودهای مزمن، عقب‌ماندگی فناوری، و مسابقه تسلیحاتی فلج‌کننده با ایالات متحده/ناتو — کش‌آمدگی نظام‌مند بیش از حد آغاز می‌کند اقتصاد را از درون تهی سازد.
- ۱۹۷۹-۱۹۸۹: جنگ افغانستان — «ویتنام» شوروی؛ باتلاقی که منابع، روحیه و جایگاه بین‌المللی را فرسود (به موازات طعنه‌آمیز آن توجه کنید: ناپلئون در روسیه نابود شد؛ اتحاد جماهیر شوروی در صحنه‌ای ناهموار و سرسخت، خون‌ریزی کرد).
- ۱۹۸۵-۱۹۸۹: اصلاحات پرسترویکا/گلاسنوست گورباچف (تلاش برای «نجات» نظام، همانند برخی تعدیلات متأخر ناپلئونی) به جای آن، تناقضات را آشکارتر ساخته و شتاب می‌بخشد؛ دولت‌های اقماری بلوک شرق سر به شورش برمی‌دارند و رهایی می‌یابند (دیوار برلین در ۹ نوامبر ۱۹۸۹ فرو می‌افتد و رژیم‌ها در سراسر ۱۹۸۹-۱۹۹۰ سقوط می‌کنند) — از دست رفتن «امپراتوری بیرونی»، دقیقاً همانند از دست رفتن دولت‌های متحد برای ناپلئون.
- ۱۹۹۰-۱۹۹۱: بحران‌های ملی‌گرایانه داخلی؛ جمهوری‌ها اعلام حاکمیت می‌کنند؛ کودتای سخت‌گیران در اوت ۱۹۹۱ به طرزی مفتضحانه شکست می‌خورد؛ گورباچف در ۲۵ دسامبر ۱۹۹۱ استعفا می‌دهد؛ اتحاد جماهیر شوروی به ۱۵ دولت تجزیه می‌شود. بازسازی سرمایه‌داری در پی می‌آید (شوگ درمانی دوران یلتسین، الیگارش‌ها، خصوصی‌سازی) — مشابه با احیای بوربون: عناصر طبقاتی پیشانقلابی (یا معادل‌های آنان) باز می‌گردند و مناسبات کامل مالکیت انقلابی را به عقب می‌رانند، در حالی که برخی صورت‌های اداری را حفظ می‌کنند.
- در هر دو مورد، «امپراتوری» (نظام قاره‌ای فرانسه در برابر بلوک شرقی شوروی/نفوذ کومکون) از بیرون به درون دچار تلاشی می‌شود، زوال درونی شتاب می‌گیرد، بحرانی نهایی پوچی آن را آشکار می‌سازد، و نیروهای اجتماعی کهن بار دیگر خود را تحمیل می‌کنند (سلطنت/سرمایه‌داری). بنای پارتنوس ناپایدار از کار درمی‌آید — «هرمی متوازن بر نوک خود»، چنان‌که تروتسکی بیان کرد — زیرا بر سرکوب پایگاه دموکراتیک انقلاب، همراه با دفاع از پایگاه اقتصادی آن (اما به صورتی تحریف‌شده)، در میان فشارهای خصمانه خارجی استوار است. فروپاشی شوروی در چشم‌انداز بلندمدت «ناگهانی» نبود، بلکه نقطه اوج پوسیدگی درونی تدریجی بود؛ همان‌گونه که امپراتوری ناپلئون نیز یک‌شبه محو نشد، بلکه در جریان شکست‌های پیاپی فرسوده شد تا آن‌که به اعاده انجامید.
- آغاز و پایان فرانسه و اتحاد جماهیر شوروی با شهادت پادشاه عزّیا و بطلمیوس هم‌راستا است. بطلمیوس چهارم فیلوباتور در نبرد رافیا (۲۱۷ ق.م.) بر پادشاه شمال (آنتیوخوس سوم) پیروزی‌ای قاطع به دست می‌آورد، اما «از آن نیرومند نخواهد شد» — او به‌جای آنکه برتری خود را دنبال کند،

صلح می‌کند، به تامل و خودبرافرازی بازمی‌گردد، و سپس (مطابق گزارش محفوظ در ۳ مکابیان ۱-۲) بطلمیوس پس از ظفر خود به اورشلیم می‌آید. دل او مغرور گشته، می‌کوشد به قدس‌الاقداص داخل شود و خود قربانی تقدیم کند—فعلی از غصب مقام و سرکشی در برابر خدای حقیقی. او به ضربتی الهی مبتلا می‌شود (فلج)، خوار می‌گردد، و به آزار قوم خدا روی می‌آورد. سلطنت او از آن پس، سلطنتی است در سراشی بی‌پایان: فساد اخلاقی، شورش‌های داخلی، و از دست رفتن قوت تا هنگام مرگش. این بازتاب دقیق پادشاه عزّیا است (۲ تواریخ ۲۶:۱۶-۲۱) که پس از کامیابی نظامی دلش مغرور شد، سپس به معبد درآمد تا بخور بسوزاند (با غصب مقام کاهنان) و به جذام بر پیشانی مبتلا گردید، که داورای علنی و مشهود بود. از آن پس عزّیا در انزوا زیست، از خانه خداوند جدا نگاه داشته شد، تا هنگام مرگ—فنا می‌گردد و ممتد، نه هلاکتی آتی.

هر دو، پادشاهان جنوبی‌اند که تکبرشان در تعرض به معبد در اورشلیم آشکار می‌شود، و پس از آن، به‌جای فروپاشی فوری، پایانی تدریجی و فرساینده در پی می‌آید. این، الگوی تیپولوژیک برای هر «پادشاه جنوب» بعدی است.

1798ء: فرانس روحانی طور تي ډکڼ جو بادشاهه بڼجي ټو

در «زمان آخر» (1798)، فرانسه بی‌خدا (قدرتی که به تازگی ویژگی‌های روحانی مصر را ظاهر ساخته بود)—انکار آشکار خدا، چنان‌که در مکاشفه 11:8 آمده است) بر پادشاه شمال (پاپیت) هجوم می‌آورد و پاپ را به اسارت می‌گیرد. ناپلئون تجسم نظامی آن هجوم است. فرانسه در سال 1798 تاج جنوب را بر سر دارد، زیرا همان روح بی‌خدایی را که مصر باستان مظهر آن بود، برمی‌افرازد.

اما همان‌گونه که بطلمیوس نتوانست «بیشترین بهره را از پیروزی خود ببرد»، مرحله رادیکال انقلاب فرانسه نیز نتوانست دستاوردهای خود را حفظ کند یا آن‌ها را به‌طور کامل صادر نماید. تاج جنوب، آنگاه که فلسفه الحاد به بلوغ می‌رسد و بیانی تازه در عرصه حکومت می‌یابد، به پیش منتقل می‌شود.

نمادهای رهبری مترقی: از ناپلئون تا لنین تا استالین

این سه امر تصادفی نیستند؛ بلکه پایان‌هایی تدریجی‌اند—که هر یک نمایانگر مرحله‌ای پیش‌رونده‌تر در مسیر پادشاه جنوب به سوی زوال آهسته خویش است. ناپلئون—نخستین نماد بزرگ پس از 1798. او پس از پیروزی در مصر (جنوب تحت‌اللفظی)، از حد می‌گذرد (لشکرکشی روسیه در 1812 فاجعه‌ای بود که آغازگر سلسله‌ای از شکست‌ها شد)، امپراتوری پیرامونی خود را گام‌به‌گام از دست می‌دهد (1813-1814)، دچار شکست نهایی می‌گردد (واترلو 1815)، و دو بار به تبعید فرستاده می‌شود. ناپلئون نمایانگر زوالی تدریجی و مرحله‌به‌مرحله است—دقیقاً همانند بطلمیوس و عزّیا.

لنین در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ تاج را به چنگ آورد. «یورش» بلشویکی جنگ علیه نظم کهن را—از جمله قدرت دینی—ادامه می‌دهد. اما مرحله رادیکال نمی‌تواند به ثبات برسد؛ تندرستی خود لنین نیز زود از پای درمی‌آید، و نظام آغاز به دیوان‌سالار شدن می‌کند.

استالین، تحکیم‌کننده انقلاب (بوناپارتیسم شوروی)، انقلاب را در قالب یک امپراتوری نظامی—بوروکراتیک «منجمد» می‌سازد، دستاوردهای اصلی را حفظ می‌کند (اقتصاد ملی‌شده، آن هم‌تای ضدفئودالی «قانون ناپلئون»)، اما قدرت را هم به درون معطوف می‌گرداند (تصفیه‌ها) و هم به بیرون (گسترش طلبی). با این همه، دل در الحاد متکبر می‌شود؛ این نظام نمی‌تواند حقیقتاً «بیشترین بهره را از پیروزی خود» ببرد. گسترش بیش از حد (افغانستان، به مثابه همتای روسیه برای ناپلئون)، رکود، اصلاحات ناکام (پرسترویکا واپسین تلاش نومیدانه بود)، از دست رفتن دولت‌های تابع (۱۹۸۹-۹۰)

= از دست رفتن «متحدان»، و سرانجام فروپاشی نهایی (۱۹۹۱).

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ناگهانی نبود، بلکه تدریجی بود—دقیقاً همان گونه که امپراتوری ناپلئون گام به گام فرسوده شد، و همان گونه که سلطنت‌های بطلمیوس و عزیا پس از لحظه غرور معبدی خویش پژمرده گشتند. «پادشاه» روحانی جنوب (الحاد در صورت حکومتی) نیز داورِ ممتد خاص خود را دریافت کرد: از درون تهی شده، ناتوان از نگاه داشتن آن دروغ، و در پادجنبش پادشاه شمال (تجدد حیاتِ پاپیت در خلا پدیدآمده) از میان برچیده شد.

انقلاب فرانسه (دو گام) نمودِ تیپیکِ انقلاب روسیه است (فوریه و اکتبر/بلشویکی). بوناپارْتیسم ناپلئونی و زوال تدریجی آن، نمودِ تیپیکِ استحکام‌یابی استالینیستی و زوال تدریجی شوروی است. تمامی اینها تحققِ مدرنِ خطِ پادشاهِ جنوب در دانیال ۱۱ است: از ناکامی بطلمیوس در رافیا و تکبر او نسبت به معبد، از خلال گناهِ همانندِ عزیا و فرجامِ کندِ او، تا فرانسه در ۱۷۹۸ و وارثِ خدانا باورِ آن (دورانِ لنین-استالین) که نتوانست به واسطهٔ پیروزی‌هایش خویشتن را تقویت کند.

لنین، بنیادگذارِ رادیکال یا غاصبِ قدرت بود (به موازاتِ عروجِ ژاکوینی/بلشویکی؛ مرحلهٔ «یورش» پس از ۱۹۱۷، همانندِ کنسولگریِ نخستینِ ناپلئون پس از برومر است). استالین تحکیم‌بخشِ بناپارتی بود (معمارِ امپراتوریِ شوروی، تصفیه‌ها، پیروزی در جنگ جهانی دوم، اوجِ جنگِ سرد؛ دلش در بی‌خدایی متکبر شد، اما نتوانست در درازمدتِ آن پیروزی را به تمامی «استوار» سازد—فرسودگیِ ناشی از گسترشِ بیش از حدِ آغاز می‌شود).

خروشچف رهبرِ «دورهٔ گشایش» پس از اوج بود (۱۹۵۳-۱۹۶۴): استالین را محکوم می‌کند (سخنرانیِ محرمانه ۱۹۵۶)، بخشی از فساد را برملا می‌سازد، می‌کوشد اصلاحاتی محدود انجام دهد، اما در رفعِ تناقضاتِ ساختاریِ ناکام می‌ماند. این امر با مرحله‌ای «ترمیدوری» یا دوره‌ای از آغازِ افولِ تدریجیِ متناظر است—کاستن از وحشت، در حالی که ساختارِ اصلیِ الحادیِ همچنان باقی است، اما حیثیت و اعتبارِ آن فرسوده می‌شود (برای مثال، تحقیرِ بحرانِ موشکیِ کوبا در ۱۹۶۲ بازتاب‌دهندهٔ شکست‌هایِ کوچکِ ناپلئونیِ پیش از شکست‌هایِ بزرگ‌تر است).

گورباچف اصلاح‌طلبیِ درمانده (۱۹۸۵-۱۹۹۱) بود که با پرسترویکا (بازسازی) و گلاسنوست (فضای باز) به عنوان آخرین تلاش‌هایِ نومیدانه برای «نجات» نظام، وارد میدان شد؛ اما همین‌ها فروپاشی را شتاب بخشیدند—از دست رفتنِ بلوکِ شرق (دیوارِ برلین ۱۹۸۹)، شورش‌هایِ داخلی. این روشن‌ترین نشانهٔ «پایانِ تدریجی» است: همانندِ تلاش‌هایِ دیر هنگامِ ناپلئون برای تعدیلِ پیش از تهاجمِ ۱۸۱۴، یا افولِ ممتدِ بطلمیوس/عزیا پس از غرورِ معبدی. توافق/دیدارِ ۱۹۸۹ گورباچف با پاپِ ژان پل دوم (پادشاهِ شمال) نمادِ شکستِ روحانی است—الحادِ پادشاهِ جنوب در برابرِ تجدیدِ حیاتِ پاپیِ سرِ فرود می‌آورد.

یلتسین آخرینِ چهرهٔ انحلال (از ۱۹۹۱ به بعد) بود که به مقاومت در برابرِ کودتایِ اوت ۱۹۹۱ انجامید، رئیس‌جمهورِ روسیه شد، بر فروپاشیِ اتحاد جماهیر شوروی (دسامبر ۱۹۹۱)، خصوصی‌سازیِ «شوکرمانی»، و احیایِ سرمایه‌داریِ نظارت کرد. او مظهرِ پایانِ آشوبناک و «بازگردانی» جزئیِ عناصرِ پیشاانقلابی است (سرمایه‌داریِ الیگارشیکی، همانندِ بازگشتِ بوربون پس از ناپلئون). کاخِ پادشاهِ جنوبِ جاروب و زدوده می‌شود، و بدین‌سان تسخیرِ گردبادگونِ شمال در دانیال ۱۱:۴۰ به انجام می‌رسد (پاپیت از طریقِ ائتلاف با ایالات متحده).

نوع‌شناسیِ بر داورِ دیرپا و گام به گام تأکید می‌نهد، نه بر سقوطیِ آنی؛ همان گونه که پیروزیِ بطلمیوسِ چهارم در رافیا به غرور، تجاوز به معبد، ضربهٔ الهی، و زوالیِ تدریجیِ انجامید؛ همان گونه که عزیا تا هنگامِ مرگ در انزوایِ جذام ماند؛ و همان گونه که ناپلئون شکست‌هایِ مرحله به مرحله را

تجربہ کرد (روس، لایپزیگ، پاریس، البہ، واترلو). خطّ شوری اوج قوّت را در عہد استالین مشخص می‌سازد، و تہی‌شدنِ تدریجی را در خلال «ذوب» خروشچف، کہ شکاف‌های نظام را آشکار می‌سازد. سپس رکودِ عصر برژنف و آنگاہ اصلاحات گورباچف بہ شتاب دہندہ‌ها بدل می‌شوند؛ عصر یلتسین این جارب را کامل می‌کند (اتحاد جماہیر شوری منحل می‌شود، صورتِ حکومتی الحاد پایان می‌پذیرد). «دل برافراشتہ شد» در سراسر این خط نمود می‌یابد (سرکشی الحادی)، اما ہیچیک «بہرہ» کامل از پیروزی نمی‌برد.

انجام پادشاہان جنوبی تدریجی است؛ ہلاکتِ شیطان از صلیب آغاز شد، و او سرانجام برای ۱۰۰۰ سال بہ تبعید فرستادہ می‌شود و سپس می‌میرد.

اور میں نے ایک فرشتہ کو آسمان سے اترتے دیکھا، جس کے ہاتھ میں اتھار گڑھے کی کنجی اور ایک بڑی زنجیر تھی۔ اور اُس نے اُس اژدہا کو، یعنی اُس پرانے سانپ کو، جو ابلیس اور شیطان ہے، پکڑ لیا اور اُسے ایک ہزار برس کے لیے باندھ دیا، اور اُسے اتھار گڑھے میں ڈال دیا، اور بند کر دیا، اور اُس پر مہر کر دی، تاکہ وہ قوموں کو پھر گمراہ نہ کرے، جب تک کہ ایک ہزار برس پورے نہ ہو جائیں؛ اور اُس کے بعد ضروری ہے کہ وہ تھوڑے عرصہ کے لیے چھوڑ دیا جائے۔

اور میں نے تخت دیکھا، اور لوگ اُن پر بیٹھ گئے، اور عدالت اُن کے سپرد کی گئی۔ اور میں نے اُن لوگوں کی جانیں دیکھیں جن کے سر یسوع کی گواہی اور خدا کے کلام کے سبب قلم کیے گئے تھے، اور جنہوں نے نہ اُس حیوان کی پرستش کی تھی، نہ اُس کی مورت کی، اور نہ اُس کا نشان اپنے ماتھوں پر یا اپنے ہاتھوں میں لپا تھا؛ اور وہ زندہ ہوئے اور مسیح کے ساتھ ایک ہزار برس تک بادشاہی کرتے رہے۔ لیکن باقی مردے اُس وقت تک پھر زندہ نہ ہوئے جب تک کہ وہ ایک ہزار برس پورے نہ ہو گئے۔

این است قیامتِ اول۔ مبارک و مقدّس است آن کہ در قیامتِ اول نصیب دارد؛ بر چنین کسان، موتِ ثانی ہیچ اقتداری ندارد، بلکہ ایشان کاہنانِ خدا و مسیح خواهند بود و با او ہزار سال سلطنت خواهند کرد.

اور جب وہ ہزار برس پورے ہو جائیں گے تو شیطان اپنی قید سے چھوڑ دیا جائے گا، اور وہ نکل کر زمین کے چاروں کونوں میں بسنے والی قوموں، یعنی جوج اور ماجوج، کو گمراہ کرے گا تاکہ انہیں جنگ کے لیے جمع کرے؛ اور اُن کی تعداد سمندر کی ریت کے برابر ہوگی۔ اور وہ تمام زمین پر پھیل گئے اور مقدسوں کی لشکرگاہ اور اُس پیارے شہر کو گھیر لیا؛ تب آسمان سے خدا کی طرف سے آگ نازل ہوئی اور انہیں بھسم کر دیا۔ اور ابلیس، جس نے انہیں گمراہ کیا تھا، آگ اور گندھک کی جھیل میں ڈال دیا گیا، جہاں وہ درندہ اور جھوٹا نبی بھی ہیں؛ اور وہ ابدالآباد دن رات عذاب میں مبتلا رہیں گے۔ مکاشفہ 20:1-10.

ما در مقالہ بعدی بہ بررسی‌های خود دربارهٔ پادشاہ جنوبی در دانیال یازدہ، آیات یازدہ تا پانزدہ، ادامہ خواہیم داد.

مجلہٗ «زمان آخر» در سال ۱۹۹۶ منتشر شد و نمایانگر نبوتِ کتاب دانیال است کہ در سال ۱۹۸۹ مہرگشایی شد. اخیراً این مجلہ توسط ChatGPT خواندہ شد و از آن خواستہ شد نقش اوکراین را در تاریخ آیہ چہل، آن گونہ کہ در مجلہ ارائه شدہ است، ارزیابی کند. آنچه در پی می‌آید، تجزیہ و تحلیل این مجلہ است کہ سی سال در سوابق عمومی ثبت بودہ است. نخستین فراز از نوشتہ‌های الن وایت در این مجلہ، «شہادت‌ها»، جلد ۹، ص. ۱۱ است.

جائزہ: نبویاتی خاکے میں یوکرین

مجلہ کے دانی ایل 11:40-45 کے نبوی خاکے کے اندر، یوکرین کا ذکر سوویت یونین کے انہدام اور پاپائیت (شمال کا بادشاہ) اور ملحدانہ اشتراکیت (جنوب کا بادشاہ) کے درمیان کشمکش کے تعلق سے کیا گیا ہے۔ یوکرین کو بالواسطہ جنگوں کے اختتامی مراحل میں ایک کلیدی مذہبی اور جغرافیائی-سیاسی معرکہ گاہ کے طور پر پیش کیا گیا ہے، خصوصاً یوکرینی کیتھولک کلیسیا اور سوویت اقتدار کے تحت عشروں کی سرکوبی کے بعد اس کی قانونی حیثیت کی بحالی کے حوالے سے۔

.La revista presenta a Ucrania como parte del cumplimiento profético más amplio de Daniel 11:40, describiendo el arrollamiento del rey del sur por medio de una alianza entre el Vaticano y Estados Unidos. Ucrania es presentada como evidencia del debilitamiento del ateísmo soviético y del resurgimiento de la influencia católica en Europa Oriental

اوکراین در جنگ میان پادشاہ شمال و پادشاہ جنوب

یہ رسالہ تعلیم دیتا ہے کہ جنوب کا بادشاہ الحاد ہے، جو پہلے فرانس (1798) اور بعد میں سوویت روس میں مجسم ہوا۔ شمال کا بادشاہ پاپائیت ہے، اور دانی ایل 11:40 ایک روحانی جنگ کو بیان کرتا ہے جو 1798 میں شروع ہوتی ہے اور 1989 میں سوویت یونین کے انہدام پر اپنے نقطہ عروج کو پہنچتی ہے۔ یوکرین اس تناظر میں سوویت ہلاک کے ایک حصے کے طور پر ظاہر ہوتا ہے جو دانی ایل 11:40 کی تکمیل میں بہا لے جایا جاتا ہے۔ یہ اشاعت سوویت یونین کے انہدام کو پاپائیت کے مہلک زخم کے مندرجہ ہونے کے پہلے قدم کے طور پر پیش کرتی ہے (مکاشفہ 13)۔

سرکوب کلیسای کاتولیک اوکراین (منابع نقل شدہ)

مجلہ شامل اسناد غیرمذہبی آزار و اذیت کاتولیک ہا در دوران حاکمیت شوروی است۔

از مجلہ ٹایم، ۴ دسامبر ۱۹۸۹:

»پس از جنگ جهانی دوم، آزار و اذیت شدید، اما عموماً کم خون ریزتر، بہ اوکراین و بلوک جدید شوروی گسترش یافت و میلیون ہا کاتولیک رومی و پروتستان، و نیز ارتدوکس ہا را تحت تأثیر قرار داد.»

اوکراین بہ عنوان یکی از مناطق اصلی شناختہ می شود کہ در آن، کاتولیسیم تحت حکومت کمونیسم سرکوب شد۔

قانونی سازی کلیسای کاتولیک اوکراین

یکی از محورهای اصلی بحث اوکراین، قانونی سازی کلیسای کاتولیک اوکراین است کہ مدت ہا ممنوع بودہ است۔

از مجلہ لایف، دسامبر ۱۹۸۹:

»در روزهای اخیر، سہ اسقف جدید کاتولیک در چکسلواکی منصوب شدہ اند۔ و در ہمین ماہ، گورباچف در جریان سفری بہ ایتالیا با پاپ ژان پل دوم دیدار می کند—نخستین ملاقات رو در رو میان رہبران کرمیلین و واتیکان۔ این نشست ہا ممکن است بہ قانونی شدن کلیسای کاتولیک اوکراینی، کہ مدت ہا در اتحاد جماہیر شوروی ممنوع بودہ است، بینجامد۔“

1989: ربم سد 11، U.S. News & World Report، زا

«احیای آزادی دینی انتظار می‌رود شامل لغو ممنوعیت رسمی کلیسای کاتولیک اوکراین، با پنج میلیون عضو، نیز باشد؛ کلیسایی که از سال ۱۹۴۶، هنگامی که استالین فرمان داد در کلیسای ارتدکس روسیه ادغام شود، به صورت زیرزمینی به حیات خود ادامه داده است. کسب مشروعیت قانونی برای کلیسای اوکراین یکی از اهداف اصلی پاپ بوده است.»

La revista presenta esto como prueba del debilitamiento del control ateo y de la restauración del poder católico. Se lo identifica como un resultado directo de la presión diplomática del Vaticano, y se lo presenta como un hito en el cumplimiento de Daniel 11:40, siendo Ucrania un ejemplo visible de cómo el Papado recupera influencia en antiguo territorio comunista

اوکراین به مثابه گواهی بر پیشروی پاپیت

فروپاشی کمونیسم، نه صرفاً به عنوان یک دگرگونی سیاسی، بلکه به مثابه شکستی روحانی برای الحاد، پیشرویی ژئوپولیتیکی برای پاپیت، و آغاز بازگشت پاپیت به سلطه جهانی. اوکراین به نمونه‌ای موردی در برچیدن سرکوب دینی شوروی و پیروزی‌ای راهبردی برای روم در اروپای شرقی بدل می‌شود. این امر نشان‌دهنده گذار آشکار از الحاد تحمیلی به اقتدار بازگردانده شده کاتولیکی است، و قانونی‌سازی کلیسای کاتولیک اوکراین به منزله تأیید نبوی این معنا تلقی می‌شود که پادشاه شمال، پادشاه جنوب را «چون گردباد» جاروب می‌کرد.

اوکراین اور وسیع تر نبوتی تسلسل

۱. ۱۷۹۸ — پاپیت زخم مهلک دریافت می‌کند.
 ۲. ۱۹۱۷ — بپ‌باوه‌ری بۆ پرووسیا گوئ‌زرای‌ه‌وه (شورش بۆل‌شه‌فی).
 ۳. ۱۹۸۹ — اتحاد جماهیر شوروی فرو می‌پاشد.
 ۴. اوکراین — کلیسای کاتولیک قانونی شد.
 ۵. پاپ سالاری نفوذ ژئوپولیتیکی خود را دوباره به دست می‌آورد.
 ۶. ایالات متحده سرانجام تحت نفوذ پاپ قرار می‌گیرد (دانیال ۱۱:۴۱).
 ۷. تمام جهان پیروی می‌کند (دانیال ۱۱:۴۲-۴۳).
- اوکراین در مراحل ۳-۴ جای می‌گیرد، به عنوان بخشی از گذار میان الحاد شوروی و نفوذ بازگردانده شده پاپی.

منابع مأخوذه در بحث اوکراین

• جف بیبینجر (الإطار اللاهوتي الأساسي)

روح نبوت

- مجادله عظیم
- پیام‌های برگزیده
- شهادت‌هایی برای کلیسا

سیکولر پریس

• مجله تایم

- مجلهٔ زندگی
 - یو. اس. نیوز ایند و رلڈ رپورٹ
- اوکراین در ارتباط با موارد زیر ذکر شده است:

- پس از جنگ جهانی دوم، آزار و اذیت کاتولیک‌ها
- تداوم بقای کلیسای کاتولیک اوکراین در زیرزمین
- دیپلماسی گورباچف-واتیکان
- احیای قانونی سلسله‌مراتب کاتولیک

خلاصهٔ نقش اوکراین در خبرنامه

اوکراین در زیر سلطهٔ خدانا باوری شوروی، دژ استواری برای کاتولیسیسم سرکوب‌شده بود. قانونی‌شدن کلیسای کاتولیک اوکراین، نشانه تضعیف پادشاه جنوب بود. نفوذ واتیکان در اوکراین، احیای اقتدار پاپی را نشان می‌داد و دگرگونی دینی اوکراین به منزلهٔ شاهدهی ملموس بود بر این‌که دانیال ۱۱:۴۰ در حال تحقق است. رویدادهای مربوط به اوکراین بخشی از نخستین گام در التیام زخم مهلک پاپی را تشکیل می‌داد. از این رو، اوکراین نه به عنوان یک رویداد سیاسی منفرد، بلکه به مثابه نشانه‌ای نبوی در چارچوب حرکات پایانی دانیال ۱۱ مطرح می‌شود.